

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# یک آسمان رہا ہے

محمد رضا زادہ ہوش

کانال تلگرامی

اندیشہ فردا

۱۴۰۰

به  
امام زمان

شناسنامه کتاب

یک آسمان رهایی

محمد رضا زاده هوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

شهریورماه ۱۴۰۰

۷۲ ص، رقعی

## پیش‌گفتار

برای تحصیل، به وقت، استعداد و امروزه بیش از هرچیز به پول، نیاز است. کسی که مدرکی گرفته، به یکی از این دو تکیه داشته است؛ استعداد یا پول. می‌بینی که تفاوتی ندارد. اگر قرار باشد راهنمای کسی باشی، دشوار است که در میان این همه رشته‌های دانش‌گاهی، چه را دنبال کند. استعداد بشر و سرمایه‌ی عمر و مال او در چه راهی باید صرف شود؟ در تنوع رشته‌های دانش‌گاهی، جای یک رشته، بسیار خالی است، و آن، خودشناسی است. چیزی که آموختنی نیست، و ما تنها می‌خواهیم پیرامون آن، سخن بگوییم.

این روزها سخن از واکسن است. یک باید می‌گوید: تمام مردم دنیا باید واکسینه شوند تا از ویروس کرونا نجات یابیم. نشانه‌ای از این که آینده پیش رو، جهانی است که همه به یک سو می‌روند. تفاوت‌ها بسیار است؛ ولی مسیر ما یکی است. دعوایی خانوادگی شکل گرفته است، و قرار است آشتی را تو برقرار کنی. آقا شرایط ازدواج را نداشته؛ اما ازدواج کرده است. می‌توانی حدس بزنی، و اگر با او رفیق باشی یا رفیق شوی، به تو می‌گوید: شهوت. او چشمانش را باز کرده؛ ولی علم نظر نداشته است. ظاهر این خانم را می‌پسندیده است، یا نه؟ در هر دو صورت، می‌تواند دعوای بعدی، شکل بگیرد، تفاوتی نمی‌کند، منطبق بودن آنچه در ذهن است با فرد مورد نظر، یا دور بودن او از جذابیت‌های مورد نیاز. اما فراتر از شهوت، جامعه او را به این سمت کشانده است. یک دستورالعمل غیر مستقیم. هنگامی که در جمع خانوادگی، از بچه‌های این و آن احوال‌پرسی می‌کرده‌اند، هنگامی که پشت تلفن، دیوانه‌وار از آن‌ها تعریف می‌کرده‌اند. فرزند، حاصل ازدواج است، او نیز باید تولید مثل می‌کرده است. هنگامی که زن و شوهرها دست در دست هم‌دیگر در خیابان می‌گذاشته‌اند، او احساس حقارت می‌کرده است. عقده‌ای را فرونشانده، و عقده‌های دیگر، باد کرده است. ازدواجی با خلاقیت‌های بسیار پایین، او حق داشته است در مراسم عروسی خود به جای نود نفر، نود و هشت نفر را دعوت کند، خودروی عروس را کمی متفاوت تر گل‌آرایی کند؛ ولی در اصل زندگی، حق هیچ خلاقیتی را نداشته است. زندگی قالبی، برانده‌هیچ بشری نیست، و شماری از درگیری‌ها شدیدتر و آشکارتر است. خودشناسی، حق خلاقیت تو را زنده می‌کند.

## الگوی مناسب

الگوپذیری خوب است؛ ولی ابتدا باید یک الگوی مناسب برگزینیم، و سپس شیوه پذیرش را بررسی قرار دهیم. الگو قرار دادن انسان‌های تقلیدگر، توصیه نمی‌شود. هنگامی که الگوی مناسب را یافتیم، باید در نظر داشته باشیم که قرار نیست از او تقلید کنیم. مهم‌ترین نکته زندگی او این است که او تقلید نکرده است، و ما باید ابتدا از این ویژگی او الگو بگیریم. این الگوپذیری به تو آزادی می‌دهد؛ نه این که زنجیرهای تو را بیفزاید.

## خاص ترین

شده است که خبر درگذشت کسی را بشنوی، و بگویی: این که مرده بود. تشابه اسمی وجود دارد. حتی خاص ترین نامها ممکن است در زمانه خود ما، مشابه دارد. آنچه باید ویژه باشد، این ظواهر نیست.

## بالاخره

شیطان بالاخره سراغ آدم می‌آید؛ تو بیش از این‌ها زحمت کشیده‌ای، نام خودت را که نمی‌نویسی، نام پدرت را می‌نویسی، همه‌جا نوشته‌اند، همه همین کار را می‌کنند، نامت باقی می‌ماند، دیگران از تو خواسته‌اند، خودت که نخواسته‌ای.

برای خرید لباس می‌روی، و شاگرد فروشنده، پیراهن را به خود می‌گیرد، یا شلوار را می‌پوشد، او یک اندام استثنایی دارد، متناسب است، و در اوج جوانی. بالاتر از این، مانکن‌هایی هستند که برای شوی لباس، تربیت شده‌اند. چه بخورند و چه نخورند، چه گونه راه روند. هنگامی که تو این لباس را تن می‌زنی، آن نتیجه را ندارد. اما خیاط می‌تواند لباسی را برای ناسازترین مشتری خود بدوزد، آن لباس نیز به کار تو نمی‌خورد. در عرفان باید مورد نظر داشت چه آموزشی برای تو، مناسب است، آن کار مانکن‌ها، نمایشی است، و آموزش‌هایی که تأیید آدم ناساز است نیز به کار نمی‌آید.



## صفای دیگری

جایی را به مناسبتی، خالی می‌کنی، برای نقاشی، تعمیر یا اسباب‌کشی، می‌بینی خالی بودن، چه اندازه زیباست، هر قدر وسایل اتاق، زیبا باشد، خالی بودن، صفای دیگری دارد، تو وسعت را تنها در این صورت، درک خواهی کرد. برای همین گفته‌اند اتاق کوچکی بدون وسایل برای عبادت خود داشته باش. در این کوچکی، باز وسعت وجود دارد. یکی از نیازهای اصلی مردم زمانه ما، خالی بودن است. یک وقت خالی برای خود که برای همه افراد، سفارش می‌شود. افراد به مسجد می‌آیند، و می‌خواهند در یک فرصت اندک، مقدار زیادی ذکر را بگویند. اگر کسی نگوید، مورد سرزنش قرار می‌گیرد. بچه‌ها تا یک دقیقه پیش از امتحان می‌خواهند به درس خواندن ادامه دهند. افرادی که به ظاهر، کاری ندارند، هنگامی که گوشه‌ای نشسته‌اند یا در حال پیاده‌روی هستند، در حال مرور افکار رنج‌آور خود هستند.

## گل یا پوچ

گل یا پوچ، بازی کرده‌ای. باید حدس بزنی، مشت کدام دست، پر است، و کدام یک، خالی. از فعالیت در هنگام پنهان کردن گل، از حالت چهره، از این که سنگینی نگاه به کدامین سوست، از شیوه مشت کردن، و یا فارغ از این‌ها استفاده از چیزی که به آن حس ششم می‌گویند. شماری، استعداد عجیبی در این نوع حدس دارند؛ ولی اگر با تکیه بر اقبال، با تکیه بر حس ششم، با روان-شناسی نگاه و چهره بخواهی گل را از داخل دو دستی که هر دو پوچ است، تشخیص دهی، غیر ممکن است. دنیا با ما این‌گونه می‌کند. عمر، برای دست بالا، دو انتخاب، به ما مهلت می‌دهد، و هر دو راه، بی‌راه است. ما نمی‌توانیم قانونی تصویب کنیم، و زندگی را به بی‌قانونی، متهم کنیم. این زندگی است که برای ما قانون می‌گذارد، و نه ما برای زندگی.

## حالت پاندول

حالت پاندولی را در دوستانی می‌توانی ببینی که خودبه‌خود، دعوایی جور می‌کنند و می‌بُرند و می‌روند، و پس از مدتی بدون دلیل، آشتی می‌کنند، و باز می‌گردند. یک نفر بستری شدن پدرش را گردن دوست خود می‌اندازد. او این تهمت را در این سو آن سو نقل می‌کند، و حتی ممکن است به انتقام و شکایت بینجامد. حال این همان پدیری است که از او بد می‌گفت.

## رضای خاطر

به سراغ دوستی قدیمی می‌روم، احوال‌پرسی طولانی انجام می‌شود، و سپس می‌خواهم از او جنس بخرم؛ آهان! تو سراغ من نیامده بودی، می‌خواستی جنس بخری. یک نفر می‌آید، و تنها با او احوال‌پرسی می‌کند، هنگامی که مشتری سر می‌رسد، این را فراموش می‌کند، و آن‌چنان سرگرم مشتری می‌شود که گویی رفیقی ندارد. خرید جنس به هم‌راه رفاقت، و یا رفاقت تنها را نمی‌پسندد، پس باید چه کرد؟ دوستانی که به هیچ وجه نمی‌توان رضایت خاطر آن‌ها را فراهم آورد.

## حق مردم

روز به روز بر تجهیزات ما افزوده می‌شود. پرژکتورهای زیادتر و قوی‌تر، تعداد دوربین‌های بیش‌تر و با کیفیت بالاتر، تجهیزات پخش و ضبط صدا که آرامش را از هفت تا محله آن طرف‌تر می‌گیرد. این همه امکانات برای سخنرانی است که نمی‌تواند هیچ تحوّل در مخاطب خود، ایجاد کند. انتظار بیان سخنان تخصصی را برای عوام ندارم؛ ولی تحوّل، حقّ هرکسی است. در سینما همین اتفاق، روی داده است، و سخنرانی‌های ما در رشته‌های گوناگون نیز این‌گونه است. یک نفر به خدمت در مجالس مذهبی می‌پردازد. او را غلام اهل بیت می‌خوانند، و پس از مدتی درمی‌یابی، رفتارهای او مناسب نیست. بنده‌زاده، و غلام‌زاده به مسیری دیگر می‌رود. نیاز به شناخت وجود دارد، و تلاشی برای این شناخت نشده است. اگر قرار بوده است او پای سخنرانی بنشیند، ننشسته، و یا سخنران نیز شناخت خوبی نداشته است.

## افضل وفاضل

هنگامی که یک نفر در جای گاه استاد نشسته باشد، و بالاتر از او در میان جمع باشد، چه روی خواهد داد؟ اگر این جابه‌جایی افضل و فاضل در تمام عرصه‌ها دیده شود، چه خواهد شد؟ گاهی یک تن را در جای استاد می‌نشانند که ناآگاهی او روشن است، گاهی یک تن در بالا می‌نشیند که گمان می‌کنند در استادی او نمی‌توان شک داشت، و گاه یک تن بالانشینی می‌کند که گویی غیر ممکن است افضل از او وجود داشته باشد. به عنوان مثال در زمینه قرآن، بین چه چیزهایی را نشانه استادی می‌دانیم، و غلبه مفضول بر فاضل چه بر سر ما آورده است.

## صدای بهتر

من صدای بلندی دارم، بلندگو به دستم، و پی‌سواد، و تو باسواد با صدایی آرام و بدون بلندگو. تشخیص برای عموم مردم، دشوار است. شاید تو بخواهی با سکوت خود، درسی بدهی، و آن‌گاه کار، دشوارتر خواهد بود. من می‌میرم، و چه مطالبی درباره‌ی من می‌گویند؛ هیچ‌گاه ریاستی را نپذیرفت. آیا ریاستی را به من پیشنهاد ندادند، یا من زیر بار نرفتم؟ آیا من ریاستی را نپذیرفتم؟ چون خود را در حد بالاترین مقام مملکت می‌دانستم؟ چه صدای خوبی داشت. صدای خوب، یک مزیت است، آیا این نکته‌ی مثبت می‌تواند ده‌ها نکته‌ی منفی را پوشش دهد؟ آیا ارزش‌گذاران، صداهای خوب را شنیده بودند، و از این میان، صدای من را بهتر از دیگران یافته بودند؟ و بیناری برگزار می‌شود، و از تو دعوت می‌کنند، در میان نام‌های مشهور، تو چه خواهی کرد؟ آیا ممکن است کسی از تو پرسشی داشته باشد؟ گزینش باسواد خاموش یا پی‌سواد بلندگو به دست، یا بلندگو به دست شدن، و خاموش ماندن، یک انتخاب است.

## ستم‌گری

امروز یک نفر پرسید: آیا کارت بانکی‌ات را گم کرده‌ای؟ نه خیر، من دو تا کارت بیشتر ندارم، حساب آن‌ها را دارم. کارت را نشانم داد. به نام و نام خانوادگی من بود. در یک محیط کوچک، آیا ممکن است دو نفر با یک نام و نام خانوادگی وجود داشته باشد؟ جست‌وجو کردند، و صاحبش را یافتند. یک زمانی نویسندهٔ پرفروش‌ترین کتاب جهان یک ایرانی بود. افرادی خود را نویسندهٔ این کتاب معرفی کردند. آیا خبرنگار، کارت شناسایی افراد را می‌بیند؟ آیا امکان جعل کارت شناسایی وجود ندارد؟ آیا افرادی وجود ندارند که بیش از یک شناس‌نامه داشته باشند؟ تشابه چهره و اندام و نام وجود ندارد؟ می‌بینی که چه قدر ظلم زیاد است، و ظالمان، دعوا دارند که ستم‌گری را به نام خود ثبت کنند؛ اما اگر کار خوبی را از آدم خوبی به آدم خوب دیگری نسبت دهی، ناراحت نمی‌شود. آن‌ها مشهور دربار الهی هستند، نیازی به مصاحبه و سخن‌پراکنی ندارند.



## رشد مهارت

انسان در مسیری که قرار دارد، رو به پیشرفت می‌رود. کسی که کاری را تمرین می‌کند، احتمال زیادی وجود دارد که آدم ماهر در آن حرفه و فن شود؛ مصیبت این‌جاست که آدم، فریب این ظواهر را بخورد. کیفیت را به معنی کیفیت ارائه بگیرد. مثال آن در امور هنری است. هنرمند هنگامی که به مخاطب می‌اندیشد، احتمال فراوان دارد که سقوط کند. وقتی که مخاطب او فراوان شد، هنگامی است که مهارت او رشد یافته، و از کیفیت و محتوا به شدت، کاسته شده است. باید چیزی سرگرم‌کننده و در حد عموم باشد. می‌بینی کارهای ابتدایی او، محتوای بهتری داشته است. بسیاری حتی نمی‌دانند معنای محتوا چیست. هنگامی که از کیفیت فیلم بگویی، گمان می‌کنند، کیفیت بازی‌ها، فیلم‌برداری، نورپردازی و کارگردانی را می‌گویی. اگر از محتوا بگویی، گمان می‌کنند شیوهٔ روایت را می‌خواهی نقد کنی. محتوای انسان به نظر اینان، چیزی فراتر از لباس، یعنی پوست و اندام و در نهایت، اندام داخلی است.

## کلیات زندگی

اگر روزی امکان داشت که هرکس محلّ زندگی خود را زود به زود تغییر دهد، هرکس می‌خواهد فرزند، پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، عمّه، عمو، خاله و دایی خود را تغییر دهد، زیبا بود، عموی او ژاپنی، عمه او آمریکایی، ... آن‌گاه شاید برای افراد، بیشتر روشن می‌شد که محتوای زندگی، همان است که هست، و البته بسیاری، باز هم نمی‌فهمیدند که این سوی دنیا با آن سوی جهان و کلیات زندگی این خانواده با آن خانواده، تفاوتی ندارد.

مردم مانند اسلحه شده‌اند. کشیدن ماشه، برابر است با شلیک و مرگ دیگران. اگر روی رگ بار قرار گرفته باشند، شلیک در محل کار، در راه، هنگام خرید، در پمپ بنزین و در خانه، ادامه دارد تا جایی که گلوله‌ها به پایان رسد. اگر یک وردست داشته باشند، او می‌تواند گلوله‌های بیش‌تری در خشابشان بگذارد. بعضی، تیر هوایی می‌زنند، و بعضی دیگر، از تیر مشقی استفاده می‌کنند؛ اما مهم‌تر این است که انسان، اسلحه نیست.

## بزرگ و کوچک

یک نفر اگر پس از ساعت هشت بیدار شود، عصبی می‌شود، و اگر پیش از ساعت هشت نیز بیدار شود، عصبی می‌شود. پیداست که او در پی بهانه‌ای برای عصبی شدن است، و این بهانه، بسیار پیدا می‌شود. انسان عاشق، عصبی نیست. اگر تصویر یک مقتول را ببینی، چه خواهی گفت؟ اگر تصویر یک کشتار جمعی را ببینی، چه واکنشی خواهی داشت؟ اگر تصویر یک دسته از کودکانی را ببینی که قربانی جنگ شده‌اند، چه می‌گویی؟ یک نفر می‌گوید: اگر خدا وجود داشت، اگر خدا عادل بود...؟ پیداست که خدا وجود دارد، و عادل است، و این انسان است که عصبی است، و خود را به دست عصبیت‌ها داده است. انسان عصبی، جنگ راه می‌اندازد، کشتار می‌کند، سلاح کشتار جمعی به کار می‌برد، و به بزرگ و کوچک، رحم نمی‌کند.

## پیش‌نیاز

اگر قرار باشد خواسته‌های خودت را فهرست کنی، پول، یکی از آن‌ها خواهد بود، و اگر قرار باشد خواسته‌هایت را در یک مورد خلاصه کنی، پول را برخواهی گزید. با یک نگاه، پول می‌تواند همه چیزهای خوب دنیا را برایت به ارمغان بیاورد؛ ولی در سیر معنوی، آنچه بیش از هر چیزی مورد نیاز است، عشق نام دارد. گر قرار باشد به سفر بروی، آنچه ابتدا برخواهی داشت، یک کارت بانکی است، اگر قرار باشد تنها یک چیز را برداری، تنها آن را برمی‌داری؛ و در راه معنوی، آنچه باید در کوله داشت، عشق است. بدون این نمی‌توان راهی طولانی را پیمود، و راه معنوی، کوتاه نیست. نیایش و عبادت، بدون عشق، به جایی نخواهد رسید. کسی که سال‌های عمر را به زیارت و ذکر و دعا گذرانده، و نتیجه مطلوب را ندیده، باید بداند که عشق را چاشنی آن نکرده است. کار و زندگی بدون عشق نیز اتلاف عمر است. عشق یک پیش‌نیاز لازم برای همه انسان‌ها از مادی و معنوی است. بدون عشق، باید در انتظار انحراف‌های بزرگ و فراگیر بود. عشق یک چیز فانتری نیست تا بتوان آن را نادیده گرفت. چیزی نیست که تنها جنبه تزئین داشته باشد، اصل اساسی قانون بشر است.

## جاری عشق

کسی که خود را نمی‌شناسد، هنگامی که به خودش می‌گوید: دوستت دارم، در مسیر غرور گام می‌زند. کسی که خویش‌تن حقیقی خویش را یافته است، با این کلام، عشق را جاری می‌کند.

## نقش عشق

ممکن است کاری با نهایت مهارت انجام شود؛ ولی عشق در آن، نقشی نداشته باشد. ممکن است کاری ساده، با کم‌ترین امکانات، انجام یابد، و پراز عشق باشد. پیداست این کار، راهی به جشنواره‌ها و همایش‌ها ندارد، و هرکسی، خریدار نیست. کاری چنین عشق‌اندود می‌تواند دور از آلودگی‌های جهان مادی باشد، و مقدمه‌ای برای عروج به جهان معنا. بسیاری هستند که مبنای آن‌ها عشق بوده است، با عشق، آغاز کرده‌اند، و یا عشق به سراغ آن‌ها آمده است، بله، نمی‌توان عشق را آموزش داد، نمی‌توان گفت که عشق، کشف من بوده است؛ ولی هنگامی که می‌بینی، مهارت‌ها، جایزه‌ها، مخاطبان، و دست‌مزدها، ما را منحرف می‌کند، نیاز است که عشق را یادآور شویم. گمان می‌کنیم هنرمند و ورزش‌کار، به‌تر از سازندهٔ اسلحه‌های مرگ‌بار است؛ ولی هنر و ورزش نیز در غیاب عشق، تبدیل به چیز خطرناکی شده است.

## عشق در زندگی

عشق در میان انسان‌هایی که با یک‌دیگر و در کنار هم دیگر زندگی می‌کنند، یا سرگرم تحصیل و کار هستند، مرده است. روزی که مرد در خانه است، روز بدی است. خانم سعی می‌کند کاری را به او واگذار کند. اگر کاری نباشد، خانم، بیمار می‌شود. دراز می‌کشد. آقایانی که به دلیلی بیش‌تر در خانه‌اند، موجب دعوای بیش‌تری می‌شوند. آن‌هایی که محل کارشان، در محل زندگی و کنار خانه است، همواره باید خود را سرگرم نشان دهند تا کاری به آن‌ها واگذار نشود.



## اسارت قلب

فیلم‌هایی هست که یک خانم، مدتی با یک غریبه می‌رود، و بازمی‌گردد. شوهر قانونی از او می‌پرسد: چه شد؟ می‌گوید: جسمم را در اختیار دیگری قرار دادم، نه روحم را. هم‌سران باید پیوند روحی داشته باشند، و اغلب ندارند. فکر و خیال نمی‌گذارد حواس آدمی، یک‌جا باشد، هنگام زندگی، هنگام تماس بدنی، و هنگام تماس جنسی، تصورات، هجوم می‌آورد. یک نفر می‌تواند در کشوری دیگر و در زندان دشمن، قلب خود را تسلیم نکند، و یک تن می‌تواند بدون اسارت، با دیگری باشد.

## مرکز شهوت

شماری از مردم، در مرحلهٔ سرکوب شهوت هستند، و شماری دیگر، در راه سرکوب عشق. تفاوتی ندارد که انسان به سرکوب یا بروز شهوت پردازد، او در واقع، به مرکزی برای شهوت تبدیل شده است. گیاهانی هستند که در طول عمر خود، تنها یک بار، و جانورانی هستند که یک یا دو بار در سال، عملیات جنسی انجام می‌دهند. بشر، می‌خواهد در فواصل نزدیک به این کار پردازد، بدون این که حتی از این راه، قصد تولید مثل داشته باشد. از این که بگذریم، چند بار در دقیقه، به تفکرات و تخیلات و تصورات در این باره، فروشود، و بلکه به هر چیزی از این دیدگاه بنگرد. نیروی جنسی، دست بالا یکی از وجوه آدمی است، و اگر تمام زندگی او را تحت سیطرهٔ خود گرفت، به راهی دیگر خواهد رفت. گروهی می‌خواهند به کمک دین به ما نشان دهند که انسان، چیزی فراتر از این نیست.

## دعواهای مرسوم

- چه قدر فوتبال می بینی؟
  - تلویزون مال من است، خودم خریده‌ام.
- دعوی وسایل من و وسایل تو، مدت جهیزیه تا آخر عمر از دعواهای مرسوم در خانواده‌های ایرانی است. این گونه، زندگی مشترک، معنا ندارد، تا چه رسد به این که عشقی آغاز شود.

## وظیفه

هنگامی که یک نفر تشکر می‌کند، در پاسخ می‌گوییم، خواهش می‌کنم، وظیفه بود. اول این که تکیه کلام است، و از روی عادت گفته می‌شود، و دوم این که وظیفه، خوب نیست، کاری که از روی عشق انجام شود، با کاری که از روی وظیفه انجام شود، متفاوت است.

## معرفت اندوژی

گفتیم: قرار بود لاغر کنی، چه شد؟؛ گفت: ذی‌حجه شد، و حاجی‌ها از مکه آمدند، بعد محرم رسید، و بعد بازگشت کربلاپی‌ها در صفر. یک جوان، صاحب یک شکم بزرگ شده است؛ چون مراسم‌های مذهبی ما محلی برای معرفت‌اندوژی نیست. عده‌ای می‌کوشند پلوخورها را افزایش دهند، و در هنگام لزوم، از آنان بهره‌گیرند. اگر جایی اطعام باشد، افراد دیگران را باخبر می‌کنند، آیا چه قدر ممکن است افراد با جاری بودن عشق در جایی، از آن باخبر شوند، و دیگران را برای استفاده از گرمای عشق، آگاه کنند. این قبیل کلمات برای بسیاری، معنا ندارد، و تنها آن را نگاه داشته‌اند تا در هنگام لزوم از آن به عنوان شعار، بهره‌گیرند. بسیاری از آداب عزاداری، مورد انتقاد قرار می‌گیرد؛ چون سنتی نیست، یا اضرار به نفس است؛ ولی باید هرچه خلاف معرفت‌اندوژی است، ترک شود.

## درپے اصلاح

گاهی دسته‌های عزاداری، یکی دو جمله را تکرار می‌کنند. نگاه جزئی این است که به صورت خاص، جملاتی را بیابیم که با باورهای ما ناهم‌خوان است، و نگاه کلی این که همه این‌ها حالت شعاری دارد. تکرار کلمات، نمی‌تواند راهی به یک باور عمیق داشته باشد، به ویژه در حالت ایستاده و در حال راه رفتن. اگر دل به سخنرانی‌ها بسته‌ایم، شماری پای سخنرانی نمی‌نشینند، و تنها این سبک عزاداری را دنبال می‌کنند. اگر ما بر این باوریم که این عزاداری‌ها مفید است، و نه تنها آسیبی به ما وارد نیاورده که سود رساننده است هیچ؛ ولی اگر وضع وجود را مولود این شیوه‌ها می‌دانیم، باید در پی اصلاح برآییم.

انسان به ارتقا می‌اندیشد؛ ارتقای شغلی، ارتقای مدرک، و ارتقای وسایل خود. ارتقای رایانه، تبدیل به احسن یک خودرو که ممکن است در کشور ما، یک سال به درازا بینجامد. من مخالفتم دارم، و یک نفر می‌گوید: تو خودت حاضر هستی، تا پایان عمر، سرباز بمانی؟ این پرسش را باید به همین صورت برای خود او تکرار کنیم: آیا تو حاضر هستی تا پایان عمر، سرباز بمانی؟ این‌گونه ارتقاها ما را از ارتقای اصلی باز می‌دارد. ما قرار است خود را ارتقا دهیم، اصل وجود خود را رشد دهیم، نه داشته‌های غیر حقیقیمان را.

## سفرهای زیارتی

با گسترش وسایل نقلیه، سفر و از جمله سفرهای زیارتی، آسان‌تر و در نتیجه، بیش‌تر شده است. این‌که به طور کلی سفر زیارتی می‌تواند تأثیر مثبتی در ما داشته باشد، با این‌که هرکسی که به این سفر برود، انسان به‌تری می‌شود، متفاوت است. یک نفر که بارها به کربلا رفته، با دیدن یک نفر که تاکنون به این زیارت نرفته است، هیجان‌زده می‌شود، و فریاد می‌کشد: تو هنوز به کربلا نرفته‌ای؟ این افراد خیلی زود امتحان خود را پس می‌دهند؛ می‌خواهی بروی کربلا داخل مدرسه، تا برایت ارزان‌تر تمام شود؟  
بنده خدا! تو اگر آدم خوبی بودی که اقامت در مدرسه را که برای اقامت زائر نیست، پیشنهاد نمی‌دادی.



## به زیستی

به زیستی و خیریه در جامعه ما چه معنایی یافته است؟ آن قدر نیازهای مادی مردم، بیداد می‌کند که نمی‌گذارد کسی به کار خیری در زمینه روح پردازد. عرفان یک نوع به زیستی است، تا دریابیم چه نوع عرفانی مورد نیاز است، عرفانی که به زیست به تر بینجامد، و نه این که بر مشکلات ما بیفزاید. به زیستی یک نوع عرفان است تا دریابیم زیست، محدود به جسم نیست. کسی که روح انسان را نمی‌شناسد، به آن جا خواهد رسید که بگوید: آیا انسان، اشرف مخلوقات است؟

## تفسیر ادبی

در یک جمع خودمانی، چند بیت به دردبخور را وسط می‌گذاری، تا دوستان، معنی کنند. آقا! معنی ادبی نمی‌خواهیم، برداشت خودتان را بگویید. بفرمایید در کجای زندگی می‌توان از آن استفاده کرد. می‌بینی که آن‌ها به تفسیرهای ادبی می‌پردازند. برداشت‌های ادبی، این‌گونه بر ادبیات عرفانی ما سایه افکنده است.

## سردوب روح

می‌توانی سیر رؤیاهای یک انسان را از کودکی، بررسی کنی. در کودکی می‌خواهد خلبان شود، در جوانی، دوست‌دار ازدواج با خواستگاری سوار بر اسب سفید است؛ اما چون این خواستگار سر نمی‌رسد، و تحت فشار قرار دارد، به یک مورد معمولی، تن می‌دهد؛ این آرزوها می‌رود، و آرزوهای دیگر، جای‌گزین می‌شود، و در نهایت، نمی‌تواند هیچ‌گاه به پای آرزوهای خود برسد. او همواره دوست دارد به‌ترین باشد، و به‌ترین؛ یعنی مشهورترین، قدرت‌مندترین و پول‌دارترین. او از رؤیایی به رؤیای دیگر حرکت می‌کند. یک زندگی پر از حسرت که هیچ‌گاه نمی‌تواند رضایت‌بخش باشد. یک زندگی سرد و بی‌روح که هیچ‌نسبتی با گرمای عشق ندارد. بزرگ‌ترین کارها همراه با نفرت، هیچ است، و کوچک‌ترین کارها به همراه عشق، بزرگ است. شاید خانه‌ای را ببینی، و دوست داشته باشی بدانی در آن، چه خبر است. شاید کسی را ببینی، و دوست داشته باشی ببینی او در کجا زندگی می‌کند؛ جایی که گمان می‌کنی عشق، جریان دارد، جایی است پر سروصدا و شلوغ با دعوای بی‌جگانه، و جایی که گمان می‌کنی آرام است، جایی است بی‌روح.

## تأییدگران

آدمی پس از مدتی ممکن است دچار تردید شود. آیا این راهی که می‌روم، و این کاری که انجام می‌دهم، مورد تأیید پروردگار هست یا نه؟ افرادی چون نمی‌توانند تأیید پروردگار را به دست آورند می‌کوشند تأیید بندگان خدا را به دست آورند، و پیداست هرچه این تأییدها بیش‌تر و با حرارت بالاتر ابراز شود، آدمی را دچار تعصب شدیدتری می‌کند. شادی پر از افسردگی را می‌توانی در افراد پیروز در مسابقات و جشنواره‌ها و افراد دارای گروه تأییدگر و صاحب مریدان ببینی. اگر من، زمینه‌ای را برای پزشکان فراهم آورم، آنان روزگاری، لطف من را جبران خواهند کرد. سخن من را تأیید خواهند کرد، در حالی که من نسبتی با پزشکی ندارم، و سخنم دور از علم است.

## دور از حقیقت

مشتری مغازه‌ای بودم، و صاحب مغازه، اجازه هر کاری را به فرزند جوان خود می‌داد، تنها به این دلیل که می‌دید، نماز می‌خواند. او هر کاری را با اجازه پدر، انجام می‌داد. پدر به او می‌گفت: نماز بخوان، هر کاری می‌خواهی انجام بده. پیداست که پشتیبان پدر او در این نظریه چه بود؟ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. آیا نمازی که خیلی سریع و هنگام غروب، بدون توجه خوانده شود، مشمول این آیه می‌شود؟ پلی که هر روز آن را بتراشی و باریک‌تر و لاغرتر و ضعیف‌تر کنی، ارتباط تو با خداست، و این پل در هجوم آن همه منکر، فروخواهد ریخت. مصرف ماهی برای این بیماری خوب است؛ ولی باید بدانی آن را چه هنگامی، و چه قدر مصرف کنی. چه نوعی از آن باید تهیه شود؟ قزل آلا، حال آیا هر ماهی قزل‌آلایی این اثر را دارد؟ باید آن را چه گونه پرورش دهی، و چه گونه پخت کنی؟ ذکر مسجد در قرآن و احادیث آمده است، و هر جا که نام مسجد را بر آن بگذاریم، دربرگیرنده آن شرایط نمی‌شود. نیایش-گاه‌های جهان هر روز در حال دورتر شدن از حقیقت است، و آیا ما باید در این مسابقه، شرکت کنیم؟ اگر در یک نیایش‌گاه، مسؤول دوری از حقیقت، شخص اول است، آیا ما باید گروه‌های چندی را واداریم تا مسجد را از صورت آن بیرون ببرند؟

## حواس جمع

به‌ترین آموزش برای یادگیری رانندگی، سپس دریافت گواهی‌نامه و خرید به-روزترین خودرو، و رانندگی در جاده‌هایی با کف‌سازی عالی، همه چیز جمع است به جز یک چیز که خیلی باید جمع باشد، چیزی که ما به آن، حواس می‌گوییم. نیایش‌گاه‌های ما امروزه این‌گونه است، عالی‌ترین نقشه‌ها، گران‌ترین مصالح، زیباترین طرح‌ها، بر در و دیوار و مقداری زیادی چراغ و دست‌آخ‌ر آن‌چه باید جمع باشد، نیست.

## خواب‌دراز

کار دشواری است که در خواب، به خود یادآوری کنیم که خواب هستیم؛ ولی گاه امکان‌پذیر است، گاه می‌دانیم که در خوابیم و در حال دیدن خواب، و این خود ما هستیم که اصرار داریم، ادامه دهیم، و هرچور که هست، خوابمان را طولانی کنیم.

## هنرتو

صدای سکوت را در کوه و دشت و جنگل و بیابان، به خوبی می‌شنوی، قدرتی دارد که گویی باید در برابرش زانو بزنی، و جلوه‌ای دارد که دوست نداری آن را ترک گویی؛ ولی این سکوت، از طبیعت است، از تو نیست، اگر در شهر خود باشی، و در میان غوغای ساختمان‌سازی و داد و فریاد مردم و صدای موتور و ماشین بتوانی سکوت را بیابی، هنر کرده‌ای. این، هنر توست، و همواره با تو خواهد بود.



## ترور شخصیت

هنگامی که ترور شخصیت را می‌شنویم، گمان می‌کنیم چه تشکیلاتی نیاز دارد، و چه کسانی باید فرمان این ترور را صادر کنند، و گویی این ترور مربوط به مقامات رده‌بالاست. مگر ما چه می‌کنیم؟ مگر ما هم کلاس و دوست و هم‌کار و هم‌محله‌ را با سخنان خود، ترور نمی‌کنیم؟

## حقیقت‌یاب

به جایی می‌روی و می‌بینی خلاف تصورات تو، نه در آن‌جا آموزشی برای فنّ بیان هست، و نه برای سخنرانی. چیز دیگری است؛ ولی هر جایی می‌خواهی بروی، باید ابتدا تحقیق کنی که آیا سعادت تو در گرو آن است، آیا حقیقت را آن‌جا خواهی یافت، و با حقیقت‌یابان، خواهی بود؟

## جوپای حقیقت

عکس‌های کسی را بردار و ببین، اگر با آدم‌های مشهوری عکس انداخته باشد، می‌توانی نام افراد حاضر در عکس را بگویی. خود تو می‌توانی به شهری که جمع بیش‌تری از مشاهیر حضور دارند، بروی، و به مراکز تجمع آنان راه یابی، و عکس بیندازی. این کیست؟ آن کیست؟ همه هستند، به جز انسان‌های حقیقت‌گو، حقیقت‌جو، حقیقت‌خواه و حقیقت‌یاب. تا حقیقت‌گویان در کنار گوش تو از حقیقت نگویند، و تا حقیقت‌جویی را از حقیقت‌جویان فرانگیری، خواهان حقیقت‌یابی نخواهی شد. کسی که جوپای حقیقت‌جو نیست، به آن دست نخواهد یافت.

## سواد عوام

پیش‌تر، آدم عوام به معنی آدمی بود که تحصیلات درست و حسابی ندارد، و سرگرم کار و زندگی است. امروز عوام بودن در پس مدرک و استادی و تحصیلات بالا، پنهان شده است. دشوارتر از این، عوام بودن کسانی است که درس دین خوانده‌اند.

## دوربین‌ها

تازه‌جویی، خمیده در زیر بار پس‌ماندهایی که گردآورده بود، گوشه‌ای نشست، غافل از این که بر دیواری حساس، تکیه کرده است. مردی سر رسید، و می‌خواست او را با خوش‌رویی، بلند کند. دوربین مداربسته، نشان داده بود جوانی در این جا بر زمین نشسته است، و اگر در گونی او چیزی باشد، و یا این جا محلّ تجمع شود، چه خواهد شد؟ زمانی که دوربین‌های مداربسته برای شناسایی فقرا و بی‌خانمان‌ها مورد استفاده قرار گیرد، کار بشر، درست خواهد شد. مدیر نمی‌تواند راه بیفتد، و کاستی‌ها را به صورت تک تک، شناسایی کند. جمعیت، افزایش یافته است، و باید از فن‌آوری روز بهره برد، و فن‌آوری روز در خدمت همه چیز هست؛ جز کرامت انسان، و زدودن فقر. البته جای نگرانی نیست، دوربین‌ها را نیز دوربینی دیگر، بررسی می‌کند. دوربین الهی بر تمام این‌ها چیرگی دارد.

## نفت خیز

رئیس جمهوری گفته بود: موسی چرا این همه راه پیمود، و دست آخر، قوم ما را در یک سرزمین بدون نفت، سکونت داد؟ می توان سخن او را ادامه داد: آخر تو دیگر چه پیامبری بودی، تو چرا نمی توانستی آینده را پیش گوئی کنی. تو چرا نمی توانستی زیر زمین را ببینی؟ یا اگر موسی در سرزمین نفت خیز فرود می آمد، سخن رئیس جمهور می توانست این باشد: چرا یک سرزمین نفت خیز؟ مگر نمی دانستی نفت، استبداد می آورد؟ چرا باعث شدی آینده ما تأمین باشد، و ما در پی خلاقیت نباشیم؟ چرا ذوق نوآوری ما را کور کردی؟

## آموخته‌زدایی

رشته‌های زیادی وجود دارد که به خودی خود، ایرادی ندارد، باعث می‌شود درآمدی داشته باشی؛ ولی همه رشته‌ها، رشته‌های اسلامی، غیر اسلامی، انسانی، و غیر انسانی، یک بدی مشترک می‌تواند داشته باشد، و آن، اسارت است. می‌توان دانش آموخت؛ ولی باید مراقب بود که در ذهن، زندانی نشوی. کم‌یاب‌اند استادانی که به تو بیاموزند، و پس از آن، نیازی به آموخته‌زدایی نداشته باشی. کسی که در برابر درخت، زانو می‌زند تا از آن بیاموزد، بی‌سواد قلمداد می‌شود. کسی که در کنار رود می‌نشیند تا در مکتب آن، دانش‌اندوزی کند، دانش‌آلوده نخواهد شد. کسی که نیمی از عمر را به تحصیل رسمی می‌گذراند، نیم دیگر را باید برای آموخته‌زدایی، صرف کند. کسی که باقی عمر خود را به تدریس رسمی می‌گذراند، بهره‌ای از زندگی نخواهد داشت.

## اخلاق ناپسند

استادانی در زمینه‌های گوناگون داشته‌ای. می‌توانی بگویی که یک استاد خوب، چه کسی است؛ کسی است که بیان خوب، مهارت تدریس، و اطلاعات لازم را داشته باشد. آنچه به طور معمول، ناگفته می‌ماند، دوری استاد از ریا و غرور و تکبر است. استاد اگرچه در زمینه‌ای غیر دینی می‌خواهد چیزی را به تو آموزش دهد؛ ولی باید مراقب بود، اخلاق ناپسند را به صورت غیر مستقیم، آموزش ندهد.



## مشروط

افرادی هستند که انجام کاری را مشروط می‌کنند، اگر این کتاب به چاپ رسید، اگر حق‌الزحمه را دریافت کردم، اگر حق‌التألیف خوبی گرفتم، کتاب بعدی را می‌نویسم. تا آن موقع، قلم تو می‌خشکد، مطالب از ذهن تو می‌گریزد. گاهی شرط را دیگران برای تو می‌گذارند؛ این کار که برای تو، فایده‌ای ندارد. این شرط‌ها ما را به بن‌بست خواهد رساند.

یک نفر سروصدای زیاد دارد. داد و بیداد می‌کند، چرت و پرت می‌گوید. یک راه‌کار این است که صدایش را برای خود او، بازپخش کنی. هنگامی که ساکت است، صدای خود را بشنود، و ببیند چه قدر نازیبا سخن می‌گوید. این جهان، پیش‌رفته‌تر از یک ضبط صوت عمل می‌کند، به جای صدا، تمام کارهای ما را پژواک می‌شود. هنگامی که بدی به ما رسید، تعجب می‌کنیم. شکایت می‌کنیم: این کجا بود؟

## آرامش طلب

آدم چه قدر از چیزهای خودکار، خوشش می آید. تلویزیون، با کنترل از راه دور، مدیریت شود. چرخ بال و هواپیما با خلیان خودکار، به پیش رود. انسان راحت- طلب با انسان آرامش طلب، تفاوت دارد. آدم آرام، سراغ تلویزیون نمی رود. می داند اخبار و حوادث چه بلایی بر سر او خواهد آورد. می داند نباید سوار وسیله جنگی شود، و به سرزمین دیگران تجاوز کند.

## خودرنج

و ما انسان را در رنج آفریدیم. چه بحث‌هایی که بر سر این آیه از قرآن نشده است. اگر ترجمه آیه را به همین صورت بپذیریم، خداوند می‌فرماید: انسان را در رنج آفریدم، بنابراین، انسان نیازی نیست با دست خود، خود را در رنج قرار دهد.

## ناخوانده

تاریخ‌نگاران معمولاً ثبت نکرده‌اند؛ ولی مواردی وجود دارد، و معمولاً ما نخوانده‌ایم. چند نفر از کسانی که خسرو پرویز و چنگیز و شاه عباس را می‌شناسند، از دوران پیری آن‌ها اطلاع دارند؟ ما دوران پرشکوه شاهان مشهور را به خاطر سپرده‌ایم؛ کالسکه زرین و جنگ آوری و لشکرکشی و فتح و فتوح. در پایان عمر، آن‌ها چه استفاده‌ای می‌توانسته‌اند از حرم‌سرا و کتاب‌خانه و زیبایی‌های سرزمین پهناور خود داشته باشند؟ دوران ضعف و ناتوانی شاهان قدر قدرت و سلسله‌های پادشاهی، ناگفته و یا ناخوانده مانده است. گمان می‌کنیم بدبختی، ویژه ماست، ویژه نسل ماست که باید در پیری، سر به خانه سال‌مندان بگذارد.

## محبت فرزند

شماری از مردم از ابتدا از فرزندان خود، بدگویی می‌کنند. هنوز فرزندشان اختیارات چندانی ندارد که بخواهد ظلمی در حق پدر و مادر کند؛ ولی آنها پیش‌دستی می‌کنند. نگاه‌داری از او را به عنوان یک کار زوری انجام می‌دهند. اما افراد دیگری هستند که خیلی زود فریب محبت‌های فرزندشان را می‌خورند. هنگامی که پیر شدند، و فرزندشان آنها را ترک کرد، همین‌طور در فکر کودکی او هستند که به آنها پناه می‌برد، گریه می‌کرد، و بغلش می‌کردند. این‌ها اقتضای کودکی است. کودک در آن هنگام، انتخاب دیگری ندارد، و پدر و مادر، از ترس و خشک کردن فرزندشان کیف می‌کنند؛ ولی فرزند، هنگامی که بزرگ شد، انتخاب‌های زیادی دارد، خود، محور یک زندگی دیگر است، و از بودن با پدر و مادر پیر خود، لذت نمی‌برد.

## خوراک روح

اگر همه نانوائی‌ها از یک نوع آرد، یک نوع خمیر و یک نوع مایه خمیر، استفاده کنند، نان آن‌ها یک طعم می‌دهد، و همان آثار و خواص را دارد. تنها نام نانوا، نام نانوائی، نشانی نانوائی، نام نان، و شکل آن، تفاوت می‌کند. هنگامی که خوراک روحی جامعه، یکی است، آن کسی که دین دارد، با آن کسی که دین ندارد، تفاوت چندانی نمی‌کند. شیوه‌های گوناگون دین‌داری، ادیان گوناگون، همه و همه، یکی می‌شود.

## تضمینی

ریاکاری، یک پیشنهاد سریع و مطمئن است. پیشرفت ریاکار، تضمینی است، ردخور ندارد. همواره افراد اندکی بوده‌اند که از ریا دوری کرده‌اند. ریا همه را می‌پذیرد، دایره آن، وسیع است. هیچ کس به تو نمی‌گوید: حیف توست، وارد این مسیر نشو. همه تو را به این راه دعوت می‌کنند. وارد حرفه‌ای می‌شوی، هم کاران از روی خیرخواهی و یا برای این که رقیبانشان زیاد نشود، به تو می‌گویند: اندام تو، مناسب این کار نیست، حوصله‌اش را نداری، به این کار نمی‌خوری؛ اما کسی نمی‌گوید چهره تو به ریاکاری نمی‌خورد. تقیه با ریا تفاوت دارد. این که دروغ، جزئی از وجود آدمی و اساس زندگی و مایه کسب و کار او شود تا این که بخواهد با آن، جان خود را حفظ کند، تفاوت می‌کند. تقیه برای زنده بودن است، و ریا برای جولان دادن. هرچیزی را که باعث رونق دنیای ما می‌شود، باید زودبازده بنامیم. همه این چیزها روحانیت ما را تضعیف می‌کند.



## شبه‌معنوی

حمایت‌های معنوی در میان بشر به معنی تأیید کردن شده است. تأیید نمی‌تواند روح ما را سیراب کند. هنگامی که هرچه دیده می‌شود، تابلوهای شغل-هایی باشد که مربوط به جسم ماست، نشان می‌دهد ما به روح، باور نداریم. تنها جسم خودمان است که می‌بینیم، و در پی خوراک دادن به آن هستیم. اگر کسی حس کرد که نیاز دیگری دارد، ما را در مراکزی که شبه معنوی است، و اساس کار آن برای معنویت بوده، و دچار انحراف شده است، می‌بریم.

## خوش بخت نیست

اگر ویژگی یک انسان را به او بگوی، ناراحت می‌شود، به یک پیرمرد با افکار قدیمی اگر بگوی فکر قدیمی است، ناراحت می‌شود. اگر به یک نفر بگوی زندگی، بلد نیستی، می‌کوشد به تو نشان دهد که زندگی می‌داند چیست. می‌خواهد وسایل زندگی خود را به تو نشان دهد. شاید روزی او لباس مناسبی نداشته، و یا مجبور بوده است از یک خودروی ارزان استفاده کند؛ ولی باور کن او خوب زندگی می‌کند! او را در نظر بیاور که به تو نشان می‌دهد دو تا یخ‌چال، چند بخاری، یک تخت خواب بزرگ و بسیار گران‌قیمت، مقدار زیادی زمین، یک مزرعه، یک باغ، و چند خانه و آپارتمان دارد، و هرچه پیش‌تر می‌رود، تو بیش‌تر درمی‌یابی که او نمی‌تواند زندگی کند. کسی که دو خودرو دارد، دو برابر از کسی که یک خودرو دارد، خوش‌بخت نیست. آن‌که مقدار زیادی ملک دارد، و از آن‌ها بهره‌برداری نمی‌کند، بدبخت‌تر از کسی است که تنها یک خانه دارد.

## عنوان بیماری

بیمار نزد پزشک می‌رود، در مواردی، آزمایش‌های سنگینی انجام می‌شود تا درد را تشخیص دهند که دقیقاً از کجاست، سپس باید علت را شناسایی کنند، و آن‌گاه نوبت دارو و درمان است که گاه بی‌فایده است، و به مرگ می‌انجامد. هم‌کلاسی داشتیم که درد و سوزشی را در بالای شکم خود حس می‌کرد. گویی قلب او درد می‌کند. پس از مدت‌ها گفتند قلب تو، سالم است، و این معده است که سوزش دارد. به دلیل نزدیکی معده با قلب، درد این دو، اشتباه شده است. شاید قلب نیز سوزش داشت؛ ولی به دلیل فشاری که معده به آن وارد می‌کرد. به هر حال معده او را عمل کردند. او دوازده ساله بود. در دوران جوانی، قلب او به شدت درد می‌کرد. به این نتیجه رسیدند که نیاز به باتری دارد، و اکنون که این مطلب را می‌نویسم، سال‌گرد او گذشته است! نمونه دیگر، پدر دوستم که مدت‌ها بیماری او سنگینی کردن معده، تشخیص داده شده بود. یک روز در بیمارستان درگذشت، و آن هنگام گفتند که مشکل، از قلب او بوده است. تشخیص دقیق بیماری‌های داخلی، هنوز ممکن نیست. امیدوارم روان‌شناسی و روان‌پزشکی ما به این سو‌نرود که پس از آزمایش‌های طولانی که وقت‌گیر و هزینه‌بر و تخریب‌کننده است، تازه، عنوان بیماری را بگویند. عجیب‌تر این‌که بیمار، شفانیافته است؛ ولی از او برای پیش‌رفت دانش پزشکی، بهره می‌برند.

## سرم

پدربزرگم بستری بود، و نیاز به سرم داشت. سرم چیست؟ آب قند یا نمک. من نه ساله بودم که از این ترکیب، آگاه شدم. بشر، گاهی نیاز به تزریق آب نمک و آب قند پیدا می‌کند، و برای دریافت آن، باید به درمان‌گاه برود، و گاهی شب تا صبح را در آن‌جا به سر ببرد. اگر سرم نباشد، باید برای آن، التماس کند.

## میل نیایش

نمی‌توانی در برابر مردم، خوش‌خط باشی. پای تابلو می‌خواهی چیزی بنویسی، مخاطبان منتظر هستند، و تو تسلط و فرصت کافی نداری. نمی‌توانی برای نشانی دادن در خیابان به فنّ بیان بیندیشی، باید خیلی زود نشانی را بدهی تا راه، باز شود. نیایش اصلی نیز نمی‌تواند در میان جمعیت روی دهد، باید در فکر خلوت باشی. کسی که به اندازه کافی در خلوت، تمرین داشته است، می‌تواند در اجتماع نیز خوب عمل کند. کسی که نیروی خود را بر نیایش در پیش چشم دیگران بگذارد، در خلوت، میلی به نیایش ندارد.

## بی‌رحم

کاسب به خانمی که با خودرویش یک گوشه ایستاده بود گفت: اگر بخواهی دل‌رحم باشی، باید تا فردا این‌جا بایستی. بازارچه قدیمی، راه تنگ، عبور و مرور عابر پیاده و خودروهای زیاد هنگام ظهر و احتیاط خانم و احترام او به کهن‌سالان و کودکان و حقّ تقدّم‌ها. جامعه بشر هر روز به سوی بی‌رحمی حرکت می‌کند. اگر دل‌رحم باشی، گرسنه می‌مانی، باید قیمت‌ها را افزایش دهی. باطن ما دل‌رحمی است یا بی‌رحمی؟

## عدم خشونت

بشر با تمام وجود، به سمت خشونت می‌رود، تمام آموزش‌های او، و تمام فعالیت‌های او، در این مسیر است. ذات تمام ادیان را به خشونت، تغییر داده‌اند، خشونت در تمام شؤون زندگی بشر، وارد شده است، آن وقت نهادهایی که برای عدم خشونت می‌کوشند. تعجب‌آور است. آیا اعضای این نهادهای توانسته‌اند در جایی به دور از جامعه، پرورش یابند؟ آیا منظور آنها عدم خشونت در چه کارهایی است؟ مقصودشان تنها پایان دادن به دعواهای خیابانی و خانگی، و خاموش شدن شعله جنگ‌هاست؟

## به اندازه

به ما گفته‌اند باید به اندازه عبادت کرد، درست است؛ ولی آدم آن قدر سرگرم دنیاست، که بنابر قاعده، باید وازد شود، و نمی‌شود. تمرکز اصلی انسان اگر بر معنویات نباشد، غرق مادیات می‌شود، و راهی برای او به جا نمی‌ماند.



## پرسشی اصله

جایی برای سخنرانی رفته‌ام. پیش از سخن می‌گویم: هر کس می‌تواند چند پرسش از من داشته باشد: پرسشی که مدتی در پی آن بوده‌ای، و گمان می‌کنی یک نفر مانند من می‌تواند به آن پاسخ دهد. پرسش دوم: یک پرسش امتحانی باشد، یک چیزی که به من ثابت کنی، من آن‌چه ادعا می‌کنم نیستم، و آن‌چه را می‌دانم، نمی‌دانم. پرسش سوم می‌تواند از حوزه تخصصی خودت باشد، پرسشی که ثابت کند تو بیش‌تر از من می‌دانی. دایره این پرسش، بسیار وسیع است. یک نفر می‌تواند صدها پرسش طرح کند که من از پاسخ به آن ناتوان باشم. اگر پاسخ آن، مانند مسائل ریاضی، یک عدد باشد که هیچ‌و لی اگر تفصیلی باشد، می‌تواند باعث بحث شود، شاید یک مباحثه بسیار طولانی. پرسش دیگر تو می‌تواند پرسش‌های شخصی باشد، چه درباره من شنیده‌ای، چرا این لباس را پوشیده‌ام، سابقه من چیست؟ حالا می‌توانی مهم‌ترین پرسش خود را مطرح کنی. جمع می‌تواند بر سر یک پرسش، توافق کند. آن‌چه را در پس پرسش می‌تواند باشد، ابتدا بیان کردم. پرسش‌ها روشن می‌کند که دغدغه مردم چیست. پرسش اصلی، من کیستم است، و آن نیز پرسشی است که هرکس باید از خود بپرسد، و نه از دیگری. آیا انسان، همان زن است؟ اگر باشد، چرا بشر به تغییر ژنتیک دست یافته است، در حالی که خداوند می‌فرماید: لا تبدیل لخلق الله؟

## پرسش‌های زیاد

بچه‌ها روز امتحان، پرسش‌های زیادی دارند. باید به هر شیوه‌ای امتحان را به تعویق بیندازند. معلّم، به طور معمول این نکته را درمی‌یابد، و امتحان را برگزار می‌کند. انسان، هنگامی که آماده نباشد، پرسش‌های زیادی دارد. کسانی با یک کوله بزرگ از پرسش‌های رنگارنگ می‌آیند، هیچ امیدی نیست که این‌ها با این تعداد از پرسش‌ها بتوانند راه مینوی را آغاز کنند. پرسش، نشانه عدم آمادگی است.

## تمرین مشاهده

برای تمرین مشاهده‌گری، خوب است بپرسم که موهای مردم، چند دسته است؟ مردم زیادی را از دور و نزدیک دیده‌ای. آیا در صف آرایش‌گاه نبوده‌ای؟ حال، موهای خود تو از چه نوعی است؟ موهای نزدیکان تو، چه گونه است؟ آن‌ها در دست‌رس هستند، و می‌توان موهای آن‌ها را لمس کرد. موهای خود تو از چه نوعی است؟ سال‌ها با آن زیسته‌ای. تشخیص موهای فر، آسان‌تر است؛ و موهای لخت و موهای آهنگین، و ذکر ویژگی‌های آن‌ها دشوارتر. این یک بخش از ظاهر افراد در دست‌رس است، و ما چه قدر راحت دربارهٔ باطن افراد دور از دست‌رس، اظهار نظر می‌کنیم.

آدم کثیف، از چرک بودن محیط لذت می برد. کسی نمی تواند از او ایراد بگیرد، و اگر گرفت، او سریع می تواند از خود، دفاع کند. زیاد شنیده ای که تو خودت چی؟ حالا همه کارها درست شده است مانده بود همین یک کار. ایرادهای جامعه، اصلاح نمی شود تا هنگامی که ما خود را اصلاح نکنیم. هنگامی که یک کار درست، انجام دادیم که درست بودن آن در تمام ابعاد، اثبات شود، لذت درست بودن آن زیر دندان ما طعم خواهد کرد، و عده ای از آن، لذت خواهند برد، و مدت ها طعم آن را احساس خواهند کرد. هنگامی که از یک نفر نتوانستیم ایرادهای بزرگ بگیریم، از مرحله بزرگی، عبور کرده ایم. او یک مبناست که به خودی خود می تواند مصلح باشد. ایستادن او، حرکت کردن او، سوار شدن او، پیاده شدن او، و هر کار ساده ای که از او سر بزند، نشان دهنده یک وضعیت حد اقلی است. اما جامعه از چنین افرادی، هراس دارد. اگر این افراد، باشند، کسی نمی تواند خلاف کند، و خلاف خود را توجیه کند. افراد باید زندگی خود را بر اساس زندگی آنان تنظیم کنند، و نه بر اساس زندگی خلاف کاران. افرادی که مسؤولیت های زیادی دارند، نمی توانند قدرت تشخیص داشته باشند، و دست کم، ایرادهای خود را برطرف کنند. می بینی که حتی ظاهر یک آدم شلوغ چه گونه غیر قابل تحمل است تا چه رسد به اخلاق او و به یقین، او انسان عمیقی نیست، تا ارزش داشته باشد وقت خود را صرف بررسی باطن او کنیم.

## نشانه شیطان

فرد همان گونه که می تواند آیتی از حق شود، می تواند نشانه ای از شیطان شود، و هر کار کوچک و بزرگی که از او سر بزند، خالی از شیطنت نباشد. او می تواند هر کار خوب یا بدی را به کاری شیطانی تبدیل کند. شیطنت های دینی در عرصه عبادت و نذر و روضه، زیان هایی بزرگ به همراه دارد. به کسی می گوئیم: چرا از چراغ راه نما استفاده نمی کنی؟ اگر او بپذیرد، و فحاشی و دعوا نکند، تنها در این یک مورد، راه نما خواهد زد، ولی ده ها کار او در رانندگی، ایراد دارد، و اما زندگی، تنها رانندگی نیست، هر کاری که از او سر بزند، در جهت آزار دیگران است، و جامعه نیز تنها یک نفر نیست. جامعه شیطانی، گمان می کند اگر دست از این کار بردارد، و به آن کار پردازد، اگر از این سو نرود، و به آن سو برود، می تواند کار خود را اصلاح کند. دست از حقیقت کشیده، و به گمان پرداخته است. کسی که از یک جمله خود، آگاه نیست، چه گونه می خواهد برای خود و جامعه، تعیین مسیر کند. جامعه شیطانی، زمینه را برای شیطنت فراهم می آورد، الگوهای شیطانی را عرضه می دارد، و از نشانه های شیطان، پشتیبانی می کند. در عوض، نشانه های حق را شناسایی، و آن ها را نابود می کند. نباید به کارهای واجب و مستحب، دل خوش بود؛ چراکه این کارها از پرهیزکاران پذیرفته می شود، و نه از شاگردان شیطان.

# فهرست مطالب

۳.....	پیش‌گفتار
۴.....	مقدمه
۵.....	الگوی مناسب
۶.....	خاص‌ترین
۷.....	بالاخره
۸.....	ناساز
۹.....	صفای دیگری
۱۰.....	گل یا پوچ
۱۱.....	حالت پاندول
۱۲.....	رضای خاطر
۱۳.....	حق مردم
۱۴.....	افضل و فاضل
۱۵.....	صدای به‌تر
۱۶.....	ستم‌گری
۱۷.....	رشد مهارت
۱۸.....	کلیات زندگی
۱۹.....	ماشه
۲۰.....	بزرگ و کوچک
۲۱.....	پیش‌نیاز
۲۲.....	جاری عشق
۲۳.....	نقش عشق
۲۴.....	عشق در زندگی

۲۵.....	اسارت قلب.....
۲۶.....	مرکز شهوت.....
۲۷.....	دعواهای مرسوم.....
۲۸.....	وظیفه.....
۲۹.....	معرفت اندوزی.....
۳۰.....	در پی اصلاح.....
۳۱.....	ارتقا.....
۳۲.....	سفرهای زیارتی.....
۳۳.....	به زیستی.....
۳۴.....	تفسیر ادبی.....
۳۵.....	سرد و بی روح.....
۳۶.....	تأییدگران.....
۳۷.....	دور از حقیقت.....
۳۸.....	حواس جمع.....
۳۹.....	خواب دراز.....
۴۰.....	هنر تو.....
۴۱.....	ترور شخصیت.....
۴۲.....	حقیقت یاب.....
۴۳.....	جویای حقیقت.....
۴۴.....	سواد عوام.....
۴۵.....	دوربین ها.....
۴۶.....	نفت خیز.....
۴۷.....	آموخته زدایی.....
۴۸.....	اخلاق ناپسند.....
۴۹.....	مشروط.....
۵۰.....	پژواک.....

۵۱.....	آرامش طلب
۵۲.....	خودرنج
۵۳.....	ناخوانده
۵۴.....	محبت فرزند
۵۵.....	خوراک روح
۵۶.....	تضمینی
۵۷.....	شبه معنوی
۵۸.....	خوش بخت نیست
۵۹.....	عنوان بیماری
۶۰.....	سرم
۶۱.....	میل نیایش
۶۲.....	بی رحم
۶۳.....	عدم خشونت
۶۴.....	به اندازه
۶۵.....	پرسش اصلی
۶۶.....	پرسش های زیاد
۶۷.....	تمرین مشاهده
۶۸.....	یک مبنا
۶۹.....	نشانه شیطان
۷۰.....	فهرست مطالب